



۲ کوچه محله سیدرضی
به نام شهید فاطمه رضایی و ۲ دختر شهیدش است

از دزفول تا کوچه های معاد

۱۲



مکان نما

مدیر و مدیر خانه بود

دلجویی از خانواده شهدا و مجروحان یکی دیگر از برنامه های شهید فاطمه رضایی بود که با چند نفر از همسایه های پایگاه نیروی هوایی این دیدارها را برنامه ریزی می کردند. احمد آقا از مدیریت همسر شهیدش در همه فعالیت ها یاد می کند و می گوید: در کارها نظم و مدیریت قوی داشت. اگر کاری می خواست انجام دهد، نمی توانستیم نه بگوییم؛ چون ایمان داشتیم آن کار را به بهترین شکل به سرانجام می رساند. با اینکه سه فرزند کوچک داشتیم و من هم به دلیل شرایط کاری گاه حتی ماه ها مأموریت بودم، هیچ نقصی، چه در وظایف خانه داری و چه تربیت فرزندان، از او ندیدم.

شهید فاطمه رضایی با اینکه اول زندگی مشترک یک بار تمام زندگی و جهیزیه عروسی اش زیر آوار بمباران رفت، راضی به برگشت به شهر زادگاهش نشد. او همیشه از دوست و آشنا طلب دعا برای شهادت می کرد و زمانی که در دزفول بودند، هر شب غسل شهادت می کرد و قبل از خواب، اشهدش را می گفت.

صبح چهارم آذر ۱۳۶۵ روزی بود که خانه و کاشانه احمد رمضان پورمورد اصابت موشک جت های بمب افکن رژیم بعث عراق قرار گرفت. آن روز مادر بیست و چهار ساله با فرزند نه ماهه ای که در رحم داشت و دخترانش فائزه، بتول و خلیل، پسرش سه ساله اش، همه زیر آوار ماندند تا امروز نام شهید فاطمه رضایی بر تابلو معاد ۲۱ بنشیند و نام «بانوان شهید فائزه و بتول و خلیل و پسرش سه ساله» بر تابلوی معاد ۲۲.

ما بیایم، می گوید: همسر من به همراه فرزند من به دزفول برگشت تا کنار هم باشیم.

روحیه شجاعت و ایثار شهید، از صفاتی است که همسر او از آن یاد می کند و می گوید: در دزفول که بودیم، با داشتن چند فرزند و مدیریت کارهای منزل، پشت جبهه هم فعالیت داشت. از بافت کلاه، شال گردن، ژاکت و دوخت لباس تا درست کردن کمپوت و مربا برای رزمندگان، در مناطق جنگی بودند.

طبق تعریف همسر شهید، فاطمه خانم، علاوه بر تهیه نیازمندی های رزمندگان، از مجروحان هم غافل نبود و هر وقت فرصت می کرد برای کمک به پرستارها و مراقبت و پرستاری از مجروحان جنگی، راهی بیمارستان دزفول می شد.



سیرجانی از جوان مشغول آشپزی بود که صدای آژیر خطر، فضای محوطه پایگاه نیروی هوایی دزفول را پر کرد. فرصتی برای رفتن به پناهگاه نبود. او در حالی که سه فرزندش را محکم در آغوش گرفته بود، صدای اصابت بمب به اطراف و تخریب ساختمان ها را می شنید. در همین زمان و در ثانیه ای، آواری روی سرش فرود آمد که نام او و فرزندانش را در زمره شهیدای دوران دفاع مقدس قرار داد: امروز نام فاطمه رضایی و فرزندانش زینت بخش کوچه های محله سیدرضی است.

پرستاری از مجروحان جنگی

شهید فاطمه رضایی اول فروردین سال ۱۳۴۱ در روستای امام تقی از توابع مشهد به دنیا آمد. فاطمه خانم به تبع پدر و عمه اش که مبارزان انقلابی بودند، اهل فعالیت انقلابی بود. او در هفده سالگی با پسر عمه اش، احمد رمضان پور که خلبان بود، ازدواج کرد. هم زمان با جنگ تحمیلی عراق علیه کشورمان با پسرشان راهی دزفول شدند. آن ها در خانه های سازمانی که به خانواده نیروهای هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی اختصاص داشت، ساکن شدند.

احمد آقا رمضان پور، همسر شهید، تعریف می کند: ما خانه ای در دزفول گرفته بودیم، اما در سفری که همسر من به همراه پسر من برای دیدار با خانواده به مشهد آمده بود، خانه و زندگی من در بمباران زیر آوار رفت. اصرار من برای ماندن آن ها در مشهد، بی فایده بود. او با تأکید به این جمله که «مرگ هر جایی می تواند به سراغ

نوجوان محله فردوسی، ۲ بار قهرمان کاراته دختران نونهال استان شده است

زندگی با تمرین و غذای سالم

می شوند. بعضی وقت ها فکر می کنم اگر این موفقیت ها در بزرگ سالی هم ادامه داشته باشد، خیلی خوب است.

به نظرت رمز به دست آوردن موفقیت های

بیشتر چیست؟

مربی ام تمرین و زندگی سالم را راه اصلی موفقیت می داند و من هم همین دو کار را انجام می دهم.

در اوقات فراغت چه کار می کنی؟

نقاشی می کشم و با عروسک هایم بازی می کنم و بعضی وقت ها هم تلویزیون نگاه می کنم.

تا حالا شده است از ورزش کاراته خسته شوی؟

چون علاقه دارم هیچ وقت خسته نشده ام و همیشه با تمرین هایم موفق می شوم.

تغذیه ات قبل از رفتن به باشگاه چیست؟

غذای سالم می خورم مثل تخم مرغ و گوشت که بدنم قوی شود.

چه نکته مهمی از مربی ات یاد گرفته ای؟

من از مربی ام، خانم فنایی، تشکر می کنم که تلاش و تمرین و صبر را به من آموخت.

تصمیم داری این رشته را ادامه دهی؟

بله می خواهم موفقیت های بیشتری به دست بیاورم و هیچ وقت کاراته را رها نکنم.



امید محله

چند سال است شروع کرده ای

و در چه وزنی مبارزه می کنی؟

سه سال است کاراته کار می کنم و به خاطر سنم، وزنم مرتب تغییر می کند اما آخرین بار در وزن ۳۵ - مبارزه کردم.

در این مدت چه مدال های

به دست آورده ای؟

دو بار قهرمان باشگاه، یک بار قهرمان ناحیه، دو بار قهرمان شهرستان و دو بار قهرمان استان شده ام و این مقام ها را در رده سنی نونهالان به دست آورده ام.

این همه موفقیت چه حسی به تو

می دهد؟

خوشحال می شوم و پدر و مادرم هم خوشحال



چه شد که به ورزش کاراته علاقه مند شدی؟

چون خواهرم این ورزش را به صورت جدی دنبال می کرد و موفقیت های زیادی داشت، من هم رفتم دنبال کاراته. اول فضای باشگاه را دوست نداشتم ولی بعدا که دوست پیدا کردم، می خواستم هر روز به آنجا بروم.

چه کسی متوجه

استعدادات در کاراته شد؟

وقتی خواهر بزرگترم از باشگاه می آمد، با او تمرین می کردم؛ به همین دلیل مادرم گفت تو هم اگر به رشته کاراته بروی، موفق می شوی. بعد هم پدرم از من حمایت کرد و ادامه دادم.

۱۱